



صادق صادق (مستشارالدوله)

## دستگیری اعضاء کمیته مجازات

مرحوم صادق مستشارالدوله وکیل مجلس اول و رئیس مجلس در دوره دوم از پایه گذاران اصول مشروطیت و واضعین متمم قانون اساسی است. او چند بار به وزارت رسید و در جریان قرارداد ۱۹۱۹ به علت مخالفت با آن به کاشان تبعید شد. قسمتی از یادداشتهای او در باره قتل اتابیک امین السلطان در شماره ۸/۷ سال گذشته طبع شد. اینک قسمتی دیگر از خاطراتش درباره کمیته مجازات به چاپ رسانیده می شود و گفته شود که اصل یادداشتهای آن مرحوم بصورت مسوده است و گاهی بعضی کلمات خوانا نیست.

۱.۱.

در اواخر کابینه اول وثوق الدوله کمیته سری مجازات تشکیل شد. ابتدا به قتل اشخاص فاسد مزدور خارج شروع کردند. طرح عمل این بود که غفلتاً شخصی را در مسیر یا منزل یا محل کار او می کشتند و بلافاصله ورقه مفصلی با خط جلی اعلی و انشای شاعرانه بطور سری منتشر می شد. در آن ورقه شمه ای از اعمال سوء آن شخص که منجر به مجازات اعدام شده بود شرح داده و در آخر تهدید می شد که همه خائنین به وطن متدرجا گرفتار پنجه مجازات خواهند شد.

اولین قربانی کمیته میرزا اسماعیل خان مدیر انبار غله پسر میرزا ابوالحسن خان منشی سابق بانک شاهنشاهی می باشد. بعد از دوسه قتل دیگر رعب و واهمه کمیته مجازات بسیاری را به وحشت فوق العاده انداخت. از جمله وثوق الدوله از ریاست وزراء استعفا داده در منزل بیلاقی باترس بی اندازه به محارست خود پرداخت.

کابینه دیگر به ریاست علاء السلطنه تشکیل شد از فرار ذیل علاء السلطنه رئیس الوزراء و وزیر خارجه مستوفی الممالک، وزیر مشاور - مشیرالدوله و وزیر جنگ - مؤتمن الملک و وزیر تجارت - حکیم الملک و وزیر معارف - نصر الملک و وزیر پست و تلگراف (گوبا) - نگارنده وزیر داخله

آینده - از مهندس علی صادق و مینا صادق متشکریم که انتشار این مدارک مهم را به آینده واگذار کرده اند.

در همان روزهای اول تشکیل کابینه میرزا محسن برادر صدراعظم را در حالیکه سوار قاطر بطرف منزلش میرفت روز روشن در بازار حلی سازیها کشتند. این بیباکی و جلالت عاملین قتل تولید وحشت فوق العاده در میان مردم و باعث زحمت زیادی برای هیئت دولت شد. آقایان علماء از یکطرف برای جان خود خوفناک و از طرف دیگر بدون حق و حساب متوقع بودند که هیئت دولت تازه روی کار آمده معجلاً قاتلین و محرکین را دستگیر کند. البته قسمت عمده زحمت برنگارنده متوجه بود که وزیر داخله وقت بودم و الت کارم رئیس نظمی سوئدی بود که در دست چند نفر از کهنه کاران آن اداره مات و بهت افتاده متحان بی لیاقتی می داد و البته در آن موقع تغییر اوسبیار مشکل و موجب سوءظنهای داخله و خارجه می گشت و مخصوصاً چون اقدامات کمیته مجازات هنوز از خط مشی اولی خیلی منحرف نشده بود تغییر رئیس نظمی از طرف کسانی که از اعمال کمیته ناراضی نبودند خوب تلقی نمی شد. در خاطر ناراضی ها همچنین موهوم این می شد که دولت رئیس نظمی بی غرض را که با مخرج و زحمات زیاد از سوئد استخدام شده است از کار خارج کرد که کمیته آزادانه به اعمال ترور و قتل بپردازد.

مشکل بزرگتر این بود که در آن موقع هیچکس جرئت نمی کرد زیر چنین بار پرخطر رفته مردانه کمر خدمت بر میان بندد و اگر کسی زیر بار می رفت حتماً مخفیانه تسلیم حکومت ترورگشته با ظاهر سازبهای ایرانی هنر خود را در اغفال هیئت دولت می دانست. خلاصه کمیته مجازات در سایه بی کفایتی رئیس نظمی، ترس و خیانت عمال مؤثر آن به کار خود مشغول بود و پس از قتل دو نفر دیگر منتخب الدوله برادر دکتر امیراعلم را که از مومنین عالی رتبه با کفایت و درستکار وزارت دارائی \* بود به قتل رسانیدند. این فقره هیچ شبهه ای باقی نگذاشت که کمیته مجازات اگر در اوایل امر با حسن نیت و بیغرضی پایه عرصه تصفیة جامعه از خائنین گذاشته بود برای اغفال عامه بوده و در باطن اغراض فاسده داشته یکدفعه از جاده مستقیم که پیش گرفته بودند به سوی راههای باطل خود کامی گرویده اند.

در مقابل چنین وضعیت تأسف آور البته من، وزیر داخله بودم بیشتر از همه کس دز زیر بار مسئولیت، روزهای شرم آوری به شبهای نگرانی می رسانیدم که آیا علی الصباح خیر قتل کدام بیچاره ضمیمه تأسفات اغفال چند نفر بیگناه دیگر خواهد شد و ضمناً "بهر وسیله دست می زدم که راه حلی پیدا کنم. یک روز پنجشنبه قدری دیرتر از سایرین وارد جلسه وزراء شده دیدم همگی حاضر ولی ساکت و میسوت هر کدام به پا کتی که جلوه هر یک روی میز گذاشته شده است متفکرانه نگاه می کنند. پس از لحظه ای پرسیدم این پا کت های یکنواخت چیست؟ گفتند مگر به شما نرسیده است؟ گفتم خیر نرسیده. بعد یکی را برداشته خواندم. دیدم از کمیته مجازات متحدالمالی است خطاب به وزراء که مطابق صورت ملفوفه اگر تا سه روز دیگر از وزارتخانه ها خارج نشوند کشته خواهند شد. مرحوم ممتاز الدوله گفت من صبح به سه نفر در وزارت عدلیه گفتم استعفا بدهند (یکی از سه نفر وزارت عدلیه که در خاطر دارم صدراعظم بود). سه نفر وزارت داخله عدل الملک معاون، مهدب السلطان رئیس کابینه و یکی از پسرهای نایب السلطنه

\* — چون مستشار الدوله این یادداشتها در سالهای آخر عمر اصطلاحات دوره اخیر را بکار برده است.

کامران میرزا که رئیس اداره تفتیش بود. من فوق العاده عصبانی شده به ممتازالدوله گفتم بسیار کار بیجانی کرده‌اید. گفت چه کنم؟ بگذارم بیچاره‌ها را بکشند. گفتم این اقدام ثابت می‌کند که وزیر دولت به جمعی مجهول‌الهویه فراسباشی شده‌اند که آنها هرچه گفتند از حق و باطل فورا" به موقع اجرا بگذارند و هیچ تصور نمی‌کنید که این رویه سست و نحیف به کجا منجر میشود؟ لهذا من تکلیف می‌کنم یا جدا" گرفتاری اعضای کمیته را تصمیم بگیریم نه قولاً" بلکه بموجب تصویب‌نامه‌ای که به امضای همگی برسد و با همین الان استعفا داده برویم منازل خود.

وزراء در مقابل این تکلیف سکوت اختیار کردند. فقط حکیم‌الملک کاملاً" با تکلیف من موافقت کرد. پس از سکوت یک دقیقه من تکلیف خود را تکرار کردم. هنوز جوابی از سایرین نگرفته پیشخدمتی وارد شده به گوش مستوفی‌العمالک حرفی گفت. ایشان رفتند بیرون. پس از چند دقیقه برگشتند با رنگ پریده. کبریتی درآورده سیگارتی آتش زده گفتند من هم به عقیده وزیر داخله هستم. این حرف وضع را بکلی عوض کرد و سبب شد که تصویب‌نامه بطوریکه تکلیف کرده بودم حاضر و امضاء شد و به من دادند.

از حسن اتفاق کسی که منتظرش بودم همان روز صورت مؤسسن کمیته مجازات را به من آورد. تلفن کردم مازور اووال رئیس‌زندان‌مری و وستال رئیس‌نظمه آمدند. اما به خاطر رسید عصر پنجشنبه است و وقت کار گذشته است. صلاح ندیدم اسامی را بگویم. وضعیت را از رئیس‌نظمه پرسیدم. از همان جوابهای بیمصرف داد. گفتم خواستم در حضور همشهری خودت یاد آوری بکنم اگر بناست در پایتخت مملکت دو ماه قتل‌های مکرر واقع شود و نظمیه با همه وسایل خود از بهبود کردن مرتکبین عاجز بماند در ایران آدم کم نیست که رئیس‌نظمه بشود. دیگر لزومی نداشت شمارا با خارج‌گراف از سوئد استخدام نمایند. پس از ملامت و تأکید گفتم فردا جمعه دو ساعت به ظهر مانده هردو بیایید به اما مزاده قاسم (سلطان‌علی‌خان وزیر دربار آن باغ خودش را به اختیار من گذاشته بود که تابستان را آنجا بگذرانم).

جمعه در ساعت ده حضرات آمدند. ولی باز صلاح ندیدم روز جمعه که ادارات تعطیل است اسامی را بدهم. از چگونگی اوضاع پرسیدم و تأکید کردم که تا فردا که شنبه است بلکه انشاءالله سراغ خوبی به دست بیاورید. من در صاحبقرانیه به جلسه وزراء باید بروم. شما در هر صورت قبل از ساعت ده صبح بیایید مرا ببینید. وقت رفتن به رئیس‌زندان‌دارم محرمانه گفتم فردا چند سوار زاندارم همراه بیاورد

شنبه در ساعت مقرر رؤسای زاندارم و نظمیه آمدند. پرسیدم چه کردید؟ همان جواب عجز دادند. گفتم چطور است من توانستم سراغ بگیرم و شما نمی‌توانید. از این خبر با نهایت تعجب از جای جست. صورت اشخاص را که از اعضای وزارت دارائی و وزارت کشور بودند گفتم نوشت. اسامی دو نفر را که ابوالفتح زاده و مشکوة بودند و آدرس منزل واقع در دربند شمیران را به او داده گفتم خیلی ممکن است که این دو نفر که بیکارند هنوز در دربند خوابیده‌اند. منزل را با زاندارم محاصره کرده وارد می‌شوید و هر دورا با اوراق دستگیر می‌نمایید. به رئیس‌نظمه هم تأکید کردم که برای دستگیری دودسته تهیه می‌کنی که

در آن واحد هریک وارد یکی ازدو وزارتخانه بشوند . نه اینکه یکدسته ماء مورکنی که آنهائی که در وزارتخانه دیگر هستند مطلع شده فرارکنند .

پس از روانه کردن آنان رفته به صاحبقرانیه . به محض رسیدن پرسیدند کار کمیته مجازات چه شد ؟ گفتم روز پنجشنبه وقتی که تصویبنامه صادر شد وقت کار تعطیل شده بود . دیروز هم جمعه بود . از امروز هم تا این ساعت از شهر خبرندارم . جواب من بالبخندهای زیرسبیلی استقبال شد . تصور کردند حرارتهای من از قبیل آسمان غره های بی باران بود که گذشت . ولی من منتظر تلفنها بودم تا نیمه خند آقایان را جواب مثبت بدهم . یک ساعت از ورود من به جلسه وزراء گذشته بود که اول تلفن رئیس نظمی از شهر خبر داد که پنج نفر از وزارتین دارائی و کشور با اوراق گرفته شدند . تحقیقات تعقیب می شود .

تقریباً "نیم ساعت دیگر مجدداً" مرا به تلفن خواستند . ما زور اووال رئیس اندامری گفت مطابق دستوری که داده بودید اقامتگاه آقایان را محاصره کرده با چند نفر وارد شدم . هر دو نفر تازه از خواب پاشده بودند دستگیر کردم با اوراقی که به دست آمد . حال تکلیف چیست ؟ گفتم همه را تسلیم نظمی کرده قبض رسید بگیریید .

در مراجعت به جلسه وزراء چون از سیمای من اثری از مسرت یا یأس و عدم رضایت چیزی مفهوم نمی شد پرسیدند تلفنها از کجاست ؟ آیا چیز تازه ای اتفاق افتاده است ؟ با نهایت تأنی و بی اعتنائی گفتم خبر تازه ای نیست . اعضای کمیته را که گرفته اند اطلاع می دادند ، همگی با تعجب آمیخته به مسرت از روی صندلیها جسته پرسیدند چند نفر هستند ، گفتم پنج نفر در شهر از اعضای وزارتین کشور و دارائی ، دو نفر هم در دربند گرفتار شده اند .

چند دقیقه گذشته پیشخدمت آمد که اعلیحضرت شمارا احضار کرده است ، شرفیاب شدم . با حیرت و تعجب فوق العاده اظهار خرسندی فرموده پرسیدند که آفرین بر این نظمی که توانست چنین فتحی کند . عرض کردم در این مورد نظمی هیچ لیاقتی از خود نشان نداد . شخصاً "سعیا کرده رشته کار را به دست آورده حتی طرح عمل را هم با همه جزئیات به مسبو و ستال دستور دادم .

این موضوع بینهایت موجب مزید اعتماد شاه به من شده در هفته سه روز که جلسات هیئت وزراء در صاحبقرانیه تشکیل می شد در هر روز جلسه لااقل سه مرتبه مرا احضار و مورد مراحم می فرمودند . خصوصاً "وقتی که گزارش اولی نظمی را که به فرانسه نوشته شده بود خوانده و ملتفت شدند که تشکیل کمیته مجازات با پول و به دستور شعاع السلطنه عموی شاه و مقصود نهائی خلع خودش بوده است .

### اسرار چند راجع به کمیته مجازات

رئیس کمیته ابوالفتح زاده سرهنگ بازنشسته قزاقخانه برادر یکی از عیالات شعاع السلطنه بود . سایرین کمال الوزاره پسر مشاور الملک ، بهادر السلطنه کرد ، عمیدالکتاب ، برادر قاضی ارداقی ، مشکوة . نفر دیگر که باید به خاطر آورده قید کنم رشیدالسلطنه گویا . مشارالیه ( ابوالفتح زاده ) مکرر در

جلسات کمیته که شبها در دربند تشکیل میشده می‌گفته است که سلطان احمد شاه شاه بیحال و بی‌علم است. باید او را برداشت و یکی دیگر از شاهزادگان را که بصیرتر و واقفتر بر سیاست جهان است بجایش گذاشت. تمهید انجام مقصود را برای این گذاشته بودند که حتی الامکان قوای حاضر پایتخت را تحت اختیار آورده یک شب غفلتا "ریخته‌نظمه را خلع سلاح نموده به مقر سلطنت حمله برده به خلع شاه و نصب شعاع‌السلطنه اقدام نمایند. با این منظور یک روز ابوالفتح‌زاده با بهادرالسلطنه در وزارت جنگ نزد مشیرالدوله پیرنبارفته بهادرالسلطنه می‌گوید مدتی است بیکار و پریشان است و استدعای شغلی برای او می‌کند. مشیرالدوله می‌پرسد چه کاری در نظر گرفته‌اید، می‌گوید ریاست بریقاد مرکزی. مشیرالدوله با کمال تعجب می‌گوید ریاست بریقاد مرکزی را که چندین امیر تومان و میرینجه فرمانده افواج آن هستند چطور می‌شود تحت ریاست یک سرهنگ بازنشسته گذاشت. کاری مناسب درجه نظامی خود در نظر بگیرید تا من بتوانم انجام دهم.

ابوالفتح‌زاده از این جواب منفی در جلسات کمیته می‌گوید مشیرالدوله را باید کشت. بهادرالسلطنه برآشفته می‌گوید مگر هر کس تکلیف شاق ما را نپذیرفت واجب‌القتل می‌شود. این فقره موجب کدورت بین این دو نفر و دوئیت میان اعضا شده و همین نفاق باعث کشف هویت اعضا و منجر به گرفتاری آنها شد.

اتفاقاً قبل از مراجعه آنها به مشیرالدوله روزی بهادرالسلطنه با حاجی خان برادر ابوالفتح‌زاده از وزارت داخله از من برای حاجی خان ریاست قراقرم (ژاندارم) راه تهران و قزوین را تقاضا کردند. چون شخصاً کفایت حاجی خان را می‌دانستم و این کار هم بهیچوجه برای او نامناسب نبود و آن راه هم هنوز تحت استیلای ژاندارمری رفته بود تقاضا را قبول کرده گفتم حکمش را حاضر سازند. بعد معلوم شد به این وسیله هم می‌خواسته‌اند قوای به دست آورند.

روزی که من در هیئت وزراء اصرار داشتم که تکلیف خود را نسبت به کمیته مجازات باید روشن بنمایم و مستوفی‌المالک را بیرون جلسه طلبیدند با اشاره بهادرالسلطنه او رسانده بودند که جان مشیرالدوله در مخاطره است. این بود که مستوفی‌المالک با رنگ پریده وارد جلسه شده و پدازهارات من شد. من هم به فاصله دو روز به دستگیری آنها موفق شدم.

از استنطاقات و قرائین دیگر معلوم شد قتل منتخب‌الدوله برادر امیراعلم هم مبتنی بر رقابت زمانه بوده است. زیرا خواهر منتخب‌الدوله عمال دیگر شعاع‌السلطنه با عمال دیگر شاهزاده که خواهر ابوالفتح‌زاده بود رقابت فوق‌العاده‌ای داشته است.

در همان روزها که اجزای کمیته گرفتار شدند چهار نفر در معرض خطر قرار گرفته و حکم قتلشان بر عهده تروریست‌ها صادر شده بوده است: مشیرالدوله، نصرالدوله، قوام‌الدوله، صدری و امیراعلم به قول خودش.

\*\*

### چگونگی رفع شرمکمیته مجازات برای من اسباب رحمت کلی شد

وقتی که کمیته مجازات دستگیر شد نصرالدوله از جمله کسانی بود که سرپا از من متشکر بود و به من گفت مهدی نام سلمانی که در خیابان ناصریه دکان دارد تروریست است برای کشتن من مأور شده بود . لهذا من به نظمیہ گفتم او را توقیف و تحت استنطاق قرار دادند .

یکی دو مرتبه وسنال رئیس نظمیہ به من گفت این مهدی نام کنگ است . هر چه می پرسند جواب نمی دهد . نمیدانم چه باید کرد ؟ من گفتم این لال بازی نباید موجب استخلاص او باشد . سخت نگاه دارید ، بالاخره زبان التماسش باز می شود . یک روز سلطان احمد شاه به من گفت مهدی را آزاد کرده اید؟ گفتم خیر . گفت بلی مرخص شده است . من فوراً پای تلغرافخانه رفتن وسنال پرسیدم . گفت بلی مرخص کردم . چون متجاوز از یک ماه است هرچه سؤال می شود یک کلمه جواب نداده چون جرمی را مرتکب نشده بیشتر از این آدم بی تقصیر را نظمیہ حق ندارد در حبس نگاه دارد . گفتم فوراً "بفرست توقیف و حبس کنند .

هفته دیگر که حضور شاه رفتیم گفت دکتر شفیق زاده را مرخص کرده اید؟ گفتم خیر . گفت بلی مرخص شده است ( برادر سرلشکر شغائی ) . باز با تلغراف از رئیس نظمیہ پرسیدم . گفت فقط اسمش در یکی دو تا از اوراق دیده شده است . با این دلیل دکتر بی جرمی را بیشتر از چهل روز نمیتوان در حبس نگاه داشت . گفتم فوراً "بفرست بگیرند و در حبس بماند . چند روز پس از آن عصری از منزل پیاده و تنها بیرون آمده نمی دانم کجا می رفتیم . ناصر حضرت را دیدیم با حالت پریشان ، زرد و لاغر سلام داد . پرسیدم چرا اینطور لاغر شده ای . گفت تا دیروز در حبس نظمیہ بودم ، روزی دو مرتبه استنطاق می کردند . چون هیچ تقصیر نداشتم دیروز آزاد شدم . فردای آن روز که در صاحبقرانیه از طرف شاه احضار شدم گفت ناصر حضرت را مرخص کرده اید؟ این دفعه سوم تکرار این بازی دیوانه ام کرد . گفتم بلی دیدم که مرخص شده است ، ولی من از حبس او اطلاع نداشتم تا مرخصش نمایم . این راههای بیمعنی را که عرض می کند و اعلیحضرت هم با نهایت بی تجربگی باور می فرمائید . فرمود من بی تجربه هستم ؟ گفتم البته بی تجربه هستید و حق هم ندارید عدم تجربه خود را انکار فرمائید . اولاً "اجازه دهید عرض کنم که من وزیر داخله ایران هستم نه رئیس نظمیہ" تهران . چنانکه الان نمی دانم در همدان یا بوشهر چند نفر محبوس موجود است و علت حبس آنها چیست و به چه مدت حبس محکوم هستند . همینطور از جزئیات محبس تهرانی نمی توانم هر روز اطلاع داشته باشم . اطلاع من وقتی است که به مناسبتی اعلام شود تعداد محبوسین فلان شهر را بدانم و به این منظور از وضعیت محبس آن شهر را پرت بخواهم .

در موضوع محبوسین کمیته مجازات که اشخاص معینی با جرمهای ثابت هستند امر اکید داده ام که با مراقبت تمام در حبس بمانند تا وقتی که دولت تکلیف آنها را تعیین کند . ولی راجع به دیگران که اسمشان در نوشتجات دیده می شود یا برای تحقیق مطلبی راجع به آنها استنطاق می نمایند وزیر داخله نباید وقت خود را صرف ورود و خروج آنان نماید . در اینجا شاه حرف مراقب کرده گفت شما این اشخاص را یکی یکی مرخص می کنید تا کمیته دیگر تشکیل داده و عین الدوله مطلب تا همینجا نوشته شده

## جدول اشیاء ممنوعه و اغذیه محظوره

\* ۱۹/۲/۲۷ (۱۹) - امروز دو نکته را ملتفت یا بعبارۀ اصح مجدداً " متذکر شدم : یکی آنکه پنیر دمی سل (و کلیه انواع پنیر ولی صحبت حالا دمی سل است) برای من سم قاتل و زهر مهلک است. حال من اینروزها باوجود ضعف و سستی نسبتاً بسیار خوب و سردماغ بودم و عادۀ (ناخوانا) روزها بقدر یک ساعت گردش میکردم و گاهی دومرتبه و اشتهاى من مخصوصاً "خیلی خیلی خوب و صاف بود بطوریکه شدت گرسنگی من احمق غیرعادل بمن حرب المحرب حلت به الندامۀ را واداشت که یک دمی سل خریدم و نصف آنرا خوردم . واضح است یک دفعه آنها نصفه هیچ اثر بدان ظاهر نمیشود . بعد این (برسم همیشگی نظایر این) مرا جری کرده باز خریدم و باز دفعه سوم هم خریدم و آنها در یک روز دومرتبه! که این فقره، اخیره مرا مثل دیوار یک مرتبه خراب کرد . فوراً " درددل عمیق بسیار مودی که یک شبانروز مرا رها نکرد و فردا صبحش که امروز باشد دردکمر که نمیدانم مقدمه عود عرق النساء است یا چیزی گذشتنی است ظهور کرد که تمام روز را اضطرا را " طاق وازی روی رختخواب دراز کشیده ام . پس این یادداشت را برای این مینویسم که بخودم داغ کنم که تا زنده ام سیهچوجه من الوجوه دمی سل نخورم و کذلک سایر اقسام پنیر را هرچه قدر نفس اماره تمنا و تقاضا کند ، هر دفعه باید جنگ یا خواهشهای نفس کرده توی سر او زد و بچیزهای تازه نباتی از قبیل سبزیجات و میوه و سیبزمینی باید بقیه عمر را گذراند ، و اگر وقتی ضعف و بیحالی و یک نوعی غذا و تقاضای نفس بحدی رسید که تاب مقاومت و ممانعت دیگر نداشتی یک مرتبه فقط در هفته می توان یک قدری که مقدار معمولی هر شخص معتادی است بخوری ، ولی تا یک هفته دیگر باید مطلقاً و اصلاً " اگر هم آسمان بزمین می آید دیگر از آن نجشی .

فقره دوم را که باز مجدداً " تجربه یاد من آورد مضر حمام گرم است در صورتیکه چندان وقتی از حمام قبل هنوز نگذشته ، من چهارشنبه برسم معمول استحمام و شست و شو با صابون کرده بودم . امروز که جمعه بود یعنی فقط دو روز بعد از آن (ناخوانا) حمام گرمی گرفتم و بمجرد بیرون آمدن دردکمر مذکور شروع کرد بظاهر شدن و در سابق هم دوسه مرتبه این تجربه را کرده بودم . پس باید اولاً " مهما امکان حمام خیلی گرم نگرفت بخصوص و بخصوص باین نزدیکی فاصله حمام قبل که اعصاب حاجتشان را از استحمام و تعرق و "تحرر" گرفته اند و یک فاصله شش هفت روزی لازم است که باز دوباره محتاج به استحمام و تعرق و "تحرر" گردند . حالا تو فقط دو روز بعد دوباره نیمساعت تمام در آب بسیار بسیار داغ می نشینی . این برای العین و الحس و العیان اقلاً " سه چهار پنج مرتبه دیده ام (منتهی انسان جهول غفلت کن ناسی فراموشکار این چیزها را همیشه فراموش می کند) که رگ پشت کمر را که عرق النساء

است یا رگ دیگر است بدرد می‌آورد و مخصوصاً "دومرتبه که صریحاً" عود عرق‌النساء من بلافاصله بعد از گرفتن حمام شد که خوب یادم می‌آید . پس پشت دست را احمق داغ کن که بفاصله نزدیک بعد از حمام رسمی مفصل یا هیچ حمام نگیر یا اگر حالت حدا" تقاضای یک استحمام مختصری میکند از روی ساعت و دقیقه بیش از هفت هشت دقیقه در آب نمان ، آنهم هرگز گرم گرم مثل امروز نکن و هرچه نفست وسوسه کند جلو آنرا بگیرد و آبرای سرنده یا زود از آبرن بیرون بیا ، -

\* ۳۷/۵/۲ (۱۹) - امشب قدری 'ciboule' با سالاد پدرسوخته خوردم مرا آتش زد و سه پیاله عساره پرتقال خوردم و بعدها هم دو پیاله آب و هنوز که چهار ساعت از غذا میگذرد بسیار بسیار عطش دارم در صورتیکه خود پیاز هرگز این اثر را نمیکرد گویا 'ciboule' نوعی از سیر یا برزخ بین سیر و پیاز است که این همه معطش شدید است ، این را برای این نوشتم که بعد ازین مطلقاً بکلی از اکل باید احتساب کرد و مطلقاً و اصلاً" و بهیچ‌وجهی و عنوانی این زهر قاتل را نچشید .

\* ۳۷/۵/۲۷ (۱۹) - اگر میخواهی دهنت بکلی مجروح و آش و لاش نشود دیگر هیچ هیچ یعنی آب‌لیموی ترش و سرکه هیچ هیچ نخور . امشب چند قطره در روغن زیتون ریختم "سق" دهانم از طرف دست راست بکلی آش و لاش و مجروح شده است و بسیار درد میکند و سین با برات دوسود و مالیدن با تتوردوید تاکنون که هیچ فایده نکرده است . اگر جستم از دست این تیسر زن الخ ،

\* ۳۷/۷/۵ (۱۹) - دوسه مرتبه است که بعد از صرف غذایی که در آن پنیر تازه یکی دو روز مانده (در فصل تابستان و در گرمی شدید هوا) عطش بسیار شدیدی بمن دست می‌دهد که هرچه آب و غیره میخورم ساکن نمیشود ، مگر بالاخره آب با قدری آب‌لیمو ، مقصود اینست که گویا بل قریب بیقین پنیر یکی دو سه روز در هوای گرم مانده بسیار معطش است فلا تغفل از این مسئله و بعد ازین از آن بکلی و با کمال احتیاط حذر کن ، -

\* ۳۷/۷/۱۳ (۱۹) - هرگز ناشتا لیمو با جای نخور که بتجربه بسیار مکرر مورت دل‌درد شدیدی است ، امروز یکی از آن روزهاست ، حال صبح بسیار خوب و سبکروح و سبکسار بودم ، محض خوردن یکی دو پیاله جای با قدری بسیار کم آب‌لیمو درد شدیدی فعلاً" عارض من شده است که نمیدانم کی رفع میشود (اگر هرگز رفع بشود) .

\* ۳۸/۵/۲۴ (۱۹) - برنج سم قاتل است برای تو ، چندین بار تجربه کردی و پس از مدتی که حالت قدری بهتر میشود بکلی فراموش میکنی ، امروز ناهار مختصراً" برنج که خیلی خوب سفید و پاکیزه پخته و مشه‌ی بود بالوبیای تازه سبز خوردم و از آنوقت تاکنون (ناخوانا) علامات ثقل و امتلاء و انحسار بطن و امعاء و احتقان امعاء غلاظ در من پیدا شده است . خدا عاقبتش را بخیر کند . یادت پس باشد که هیچوقت مطلقاً" و اصلاً" برنج نخور یعنی یا هیچ هیچ نخور و هو الاحسن الاسلام یا یک فاشق مثلاً" نه یک بشقاب بزرگ مملو از آن چنانکه امروز گردی ، یادت نرود هرگز الهی ابد الابدین ان شاء الله .

\* ۳۸/۵/۳۵ (۱۹) - (با دو علامت ستاره سرخ) - امروز مقدار بسیار بسیار قلبلی باندازه



طول نیم انگشت سیاه پنیر پرسالو خوردم و از بعد از غذا تاکنون - بعکس عموم شبهای دیگر که هیچ مطلقاً" و اصلاً" تشنه‌ام نمیشد - عطش شدیدی عارض شده است. با وجود اینکه مقدار کثیری سالاد خیار و تمات و آب پرتغال و مبلغ نسبتاً زیادی آلو بالو نعم خورده‌ام که همه اینها ضد عطش است ولی آن یکی دو مثقال پرسالو منحوس کار خودش را کرده و بر همه اینها چربیده و عطش شدیدی غیرقابل تسکین را که قول شاعر را یاد می‌آورد:

بين التراقي واللهاة حرارة  
مانطمئن ولا تسوغ فتب—رد

مورث شده است و حال ساعت یازده شب مجبور شدم یک استیکان آب خنک با قدری آب‌لیمو بخورم با وجود منع شدید دکتر کرینلو از شرب مایعات مهیا ممکن و فقط بمقدار اشد ضرورت، پس دیگر نیاید بهیچ عنوانی و بهانه‌ای و میلی پرسالو خورد و هر وقت میل کردی باید بفری و قسر نوک آن میل را با مقراض عزم الرجال چید.

\* — ۳۸/۷/۲۹ (۱۹) — اینروزها درد دل دائم که یکی دو ساعت بعد از غذا کم‌کم شروع میکند عارض من میشود که شکی ندارم که علتش کثرت اکل نان بلکه مجرد اکل نان است. پس باید از خوردن نان چه تازه و چه بیات مطلقاً" و اصلاً" و از صمیم وجوه ازین بعد احتراز مطلق کامل بدون استثنا نمود و فقط و فقط و فقط به بیسکوت تنها فتاعت کرد.

\* — ۳۸/۸/۱۴ (۱۹) — دوسه روز است که می‌بینم بعد از جای صبح یکی دو ربع ساعت بعد یک دل‌درد مبهم مخصوصی عارض من میشود که یکی دو ساعت میماند و بعد خرده خرده رفع میشود و سابقاً این عارضه نبود. مدتی فکر کردم بنظم چنین می‌آید بلکه تقریباً قطع دارم که علتش اینست که بواسطه گرمای شدید این اواخر من قریب یکی دو هفته است که صبحها در جای خود یکی دو قطعه لیموی ترش می‌اندازم که عصاره آن قدری مخلوط با چای لایب میشود. این عصاره ترش قطعاً کم‌کم محرک غشاء مخاطی معده شده و این درد دل مبهم را ایجاد کرده است. باید حتماً فوراً و بدون تأمل این عادت را ترک کرد ولو هم شده برای تجربه که آیا فی‌الواقع این درد دل از این است یا نه.

\* — ۳۹/۹/۱۷ (۱۹) — چیزهایی را که باید مطلقاً" و اصلاً" دیگر مده الحیاة نخورد انشاء اللهد بهیچوجه من الوجوه:

اولاً" گوشت باقسامه و ماهی باقسامه و تخم مرغ باقوام انسانی  
ثانیاً" حبوب خشک باقسامها و بدون استثنا، از قبیل لوبیا و عدس و برنج (مگر یک فاشق در سوپ در این دوی اخیر آنهم عدس مقشر) و باقلا و نحو ذلک.

ثالثاً" نان مطلقاً" و اصلاً" چه نان بیات و چه بطریق اولی نان تازه و فقط و بالانحصار در تمام عمر به بیسکوت یعنی نان سوخاری آنهم بدون تخم مرغ اقتضار کرد،

رابعاً" لبنیات باقسامها از شیر تازه و ماست و پنیر چه تازه و چه کهنه غیر پخته مثل کامبر و بری و پرسالو و مونستر و غیره و چه پخته مثل گرویر و رایپ، آن و غیره که باید مطلقاً" و من - جمیع الوجوه از لبنیات و پنیرها اجتناب نمود، مگر هفته‌ای مثلاً یک بار آنهم بمقدار بسیار بسیار کم آنهم یا پنیر تازه، اعلی سئل دمی سل و نحوه یا پنیر پخته مثل گرویر آنهم فوق‌العاده کم مثلاً یک

قاشق سوپ‌خوری نه بیشتر ،

خامسا" ترشحات یا عبارته بهتر چیزهای ترش یعنی مطلق چیزهایی که طعم‌ترشی دارد از قبیل سرکه و لیموی‌ترش و ماست خیلی ترش و میوحات نارس و تمات که مطلقا" مورت درد لته" فوری یا تدریجی است و مخصوصا" تمات ملعون که فوری حمله معشا، مخاطی لته و مخصوصا" لته" بالا از طرف دست راست میکند و بعد هفته‌ها آن درد و سوزش باقی میماند تا با آب ریشه، خطمی و غیره در مدت طویل باید آن حرقت را بیطو، طویل کم کم تسکین کرد ،

سادسا" سبزیجات خام مثل سالاد بافاسماها مگر بمقدار بسیار بسیار قلیل آنهم مغزکاهو یا ماش که بسیار بسیار توت باشد نه کرسون یا اسکارل یا شیکوره و امثال ذلک که فوری پس از یکی دو سه ساعت مورت شروع درد دل میشود و کذلک خیار را مطلقا" و اصلا" و بکلی ترک کن که گرچه مغز آن آنهم بمقدار قلیل آن هم مرتبه اول ضرری ظاهرا" نمیرساند ولی انسان را جری و غافل میکند که باز باز مرتبه دوم و سوم و هکذا میخورد و آنوقت است که درد دل شدید با جمیع عواقب وخیمه، ممتده، آن بدون نخورد شروع میکند بظاهر شدن ،

سابعا" اشیا، حاده، تند و تیز از قبیل پیاز خام و پیازچه و سیر و خردل که مورت عطش شدید و در نتیجه مورت کثرت شرب مایعات و در نتیجه ترقیق خون و ظهور سیلان خون و جمیع عواقب وخیمه، آن است . پس مهما امکان از اشیا، معطش باید بکلی و با نهایت احتیاط اجتناب کرد .

#### یادداشت‌های بی‌تاریخ

\* — (با سه علامت بعلاوه سرخ) — اگر میخواهی بکلی سبک بعد از غذا باشی و اگر میخواهی از دل‌درد که جزو لاینفک تو این روزها شده بکلی آزاد باشی ، و اگر میخواهی که عطش عارضت نشود و بالاخره اگر میخواهی که درد پهلو یا جگر که متصل بعد از اکتار از پنیر سرد گوش خود را از گوشه و کنار نشان میدهد بکلی ساکن شود بکلی پنیر را بجمیع اقسامه ترک کن و با کمال میل دندان‌روی جگر گذارده با نفس حریص مقاومت کن .

\* یکی ازین دو چیز بمن ضرر میکند و چندین ساعت دل‌درد می‌آورد : یا کره یا پنیر اعم از پنیر تازه یا کامبر ، چون اینروزها هردو را در هر غذا خورده‌ام و سپس بفاصله دو سه ساعت هر دفعه دل‌درد شروع کرده حالا نمیدانم این دل‌درد را مسبب از کدام یک بدانم . باید تجربه را تجدید کرد منفردا" در هریک از آنها جدا جدا . خیر قطعا" و بدون هیچ شک پنیر سبب دل‌درد است نه کره .

\* هرگز هرگز هرگز در یک روز دومرتبه (یعنی شام و ناهار هردو را) ماکارونی نخور که دیشب من این کار را کردم با اینکه ناهار را هم همان را خورده بودم تمام شب را اولاً" نخوابیدم و متصل آروغهای ترش میزدم و ثانيا" در نتیجه اختلال معده و اعضاء تمام دندانها درد گرفت و حال دماغی بسیار خراب و بی‌نشاط و فردای آن روز مجبور شدم هیچ ناهار نخورم و (ناخوانا) معلوم شد اکتار یا تکرار از این غذای ملعون (که جزو غذاهای ممنوعه، مضره، برای من باید حتما" محسوب شود چه غذایی است مصنوعی و مدتهای مدید مانده) قبض شدید می‌آورد و آن همه عواقب سوء همه نتیجه، قبض بوده است لابد ،

\* اصلاً و ابداً و بوجه من الوجوه پنیر: بری و کامبر نخور حتی بهترین و گرانترین اقسام آن دورا که نمیدانم در اصل طبیعت آنها چه اثری است که بسیار بسیار سوء هضم و یک نوع ثقل معده و امعائی و نتایج وخیمه آن از فقدان نشاط در کار و میل بخواب و بدحالی و بیحالی میآورد. پس هیچوقت این دو پنیر را نخور و نجش.

\* (با دو علامت بعلاوه سرخ) - برای دفعه هزارم: از ماست و پنیر و عموم لبنیات پرهیز کن و هیچوقت هیچوقت نخور یا فوق فوق العاده کم مثلاً ده گرم ۱۵ گرم ماست نه یک بل یا نیم بل که امشب خوردم و باز (باوجود اینکه جز دو بشقاب سوپ دکنر شالاملی که فوق العاده سریع الهضم است و یکی ته آرتیشو که آن نیز هزار بار تجربه کرده ام مضر نیست و مورت دلدرد نه چیزی دیگری شام نخورده بودم) بمحض اینکه در دسر یک نیم بل ماست لکتلا خوردم در طرف چپ دل من درد ادواری فوراً ظهور نمود که هنوز مرا اذیت میکند. پس مثل یک و یک میشود دو واضح است که این دلدرد و صدمه از اثر ماست لاغیر،

\* "و همچنانکه مضرت از بسیار خوردن طبیعت را بیش از آنست که از کم خوردن ندامت و ملالت بر بسیار گفتن بیش از آنست که بر کم گفتن." (مرزبان نامه، ۱۰۹).

\* گویا ماست یا بعضی از اقسام ماست که خیلی سفت از آب بیرون آمده (مثل دیشمی دربظری) فوق العاده بطبیء الهضم و مورت اختلال جمیع نظام اعضاء است، چه دیشب عین همان چیزهایی که را جمیع روزها میخوردم خوردم فقط علاوه ماست بود. ولی ماست خیلی سفت مثل پنیر که با سالاد مطبوخ خوردم و از دیشب تاکنون یک حال پکر و خستگی و بدحالی بسیار بسیار بدی در جمیع اعضای خود حس میکنم که خیال میکنم مسبب از همین فقره باشد لاغیر،

\* امشب میوه هیچ هیچ نخوردم و باوجود اینکه غذا بقدر کفایت خورده بودم یعنی کم خورده بودم هیچ هیچ سنگین نشدم بعد از غذا و حالم خیلی خوب و سبکو راحت بودم. معلوم میشود اکثر و علی الاصح ادمان از میوه چندان خوب نیست و شاید باید مثل گوشت روزی فقط یک مرتبه میوه خورد. باید چند روزی بدون غفلت این تجربه را مکرر کرد، ان شاء الله.

\* گاهیگاهی بلکه یک در میان باید شب بکلی و بکلی دسر را ترک کرد حتی یک استیکان آب پرتقال را که نمیدانم چه سری در دسر هست که معده را خسته میکند محسوساً، حتی یک استیکان آب مایع پرتقال. آلمانها و سویسها که گویا مطلقاً شب دسر نمیخورند.

\* از حمله چیزهایی (که مثل گروبر و رایه، بربروز) هیچ نباید خورد و آن را جزو جدول اشیا ممنوعه و اغذیه محظوره باید در آورد عدس است که گرچه گاهیگاهی چندان نمیکند ولی گناه نمیدانم در نتیجه، چه عواملی قریب به هلاکت می برد شخص را مثل امروز که از نهار تا شام یعنی تا حالا ساعت ۸ دلدرد بسیار بسیار موجه مولعی مرا مورت شده بود. پس بمقتضای من جرب المجرّب حلت به الندامه بمقاد لایلدغ الموء من من جحر مرتین هیچ هیچ دیگر نباید خورد این غذای ملعون را: ولا تقربا هذه الشجرة، -

\* کم کم دارم بتجربه، مکرر بعد از مکرر حس میکنم که پنیر معروف به "گرویر" یک نوع سمی احداث می‌کند (مگر بمقدار بسیار بسیار قلیلی مثلا "یک قبضه" معمولی نه بیشتر) .  
 \* غفلت نکن که روزی که گوشت خوردی شب حتما "وحتما" وحتما غذای بسیار بسیار بسیار سبک بخور یعنی اگر هم ظاهرا "اشتهای شدید داری یا فقط به سوپ و میوه (بدون نان و مخصوصا" بدون پنیر با قسامه و بدون غذای دیگر از سبزیجات و سیبزمینی و غیره) اکتفا کن یا اگر اشتهای شدید نداری فقط و فقط به میوه اکتفا کن .

دیشب من از این اصل کلی فغلت کردم و تا صبح یک دل‌درد عمیق غیر عنیف غیر شدیدی ولی بسیار بسیار بسیار موزیعی کشیدم . چون هم روز گوشت خورده بودم آنهم زیاد (سه کوفته) گوشت گوساله) و شب هم سوپ با راهه، زیاد و مخصوصا" با نان سوخاری زیاد قریب شش‌هفت تا و باز با قدری پنیر بری و قدری پنیر "دوبل کرم" و سپس یک سیب و ملعنی نارنگی قسمی که معده هم کما" و هم کیفا" (بواسطه" ثقل این نوع پنیرها و این همه نان آنهم روزی که شخص گوشت خورده باشد و معده و امعاء مستعد تحریک و بسیار حساس‌اند) فوق‌التحمیل پر شده بود ، فلان تغفل ثم لاتغفل ثم لاتغفل .-

\*\*\*

قسمت اول این یادداشتها در آخرین شماره، سال گذشته چاپ شد ، به یاد مرحوم دکتر یوسف میر و به دوستانم پزشکان انسان دوست : مهدی آذر ، احمد آذیر ، هوشنگ دولت آبادی ، اکبر ربوبی ، علاءالدین منوچهری ، علی محمد میر ، محمد علی میر (فرزندان دکتر میر) ، محمد باقر نصیریور ، صادق نظام مافی ، اردشیر نهاوندی و احمد یلدا .

2.6.33

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سور که کم کدر ای اهی

ز هم بگذریدم سبب کم کدر  
 کدر ، کم کدر ، کم کدر ، کم کدر